



گردياد گمشده

ترجمه: فرزاد شیری

ترجمه اشعاری از زنان شاعر کرد

○ چتر نامیق حسن

از زنان شاعر دهه‌ی نو و نسل تازه که همراه با شاعران دیگری چون چتر نامیق، ریواز جاف، مهناز داغی، کزال احمد، پروین منعی، دیتوس هلیق و ... حرکتی تازه به شعر زنان کردستان بخشیده‌اند.

بخشی از شعر شماره های بی قرار

گم می شوم در مه
چون قطره این
فرمی ریزم بر سرزمین هایی که
لبانشان تری خورده از تشنگی
می چکم در تاریکی شبی خسته
کتاب های نیت نشده چنگ را می نویسم
و چون فالگیری
می چرخم میان سطرها
برای یافتن معانی
و برای آوردن گل ها
مثل قهرمانی بر آخرین شاخه‌ی شکوفه
در پیش های نقرین زانقلمی کنم
بگشاید سایه ای خواب آلود را
در چشمان بی آرام آفتاب من کشم
و روح بان سرگردان میانه گرداب بودن
سرگردان در چشم روزگار خسته
ما گردبادی گمشده ایم
و در تاریخ ناپیدای اشیاء می چرخیم
در چادر پیچیده ی روز
در چشمان خیره شب
در پنجه ی افسونی باد
و در پرسش های فرهنگ شماره ها
که هرگز فرصت ندادند
تا ما تولدمان را مشخص کنیم

○ کزال احمد

کزال احمد همراه با شاعرانی دیگر چون (شیرین کاف، کزال علی، کزال ابراهیم خدن و...) جز اولین شاعران زن توپرداز شعر کردی است که آثار درخور توجه ای ارائه داده است.
دغدغه او نیز چون شاعران مرد کردستان، بیان رنج و درد ملت کرد است. با این وجود، لطافت زبانی زنانه را نمی توان در شعرهای او انکار کرد.

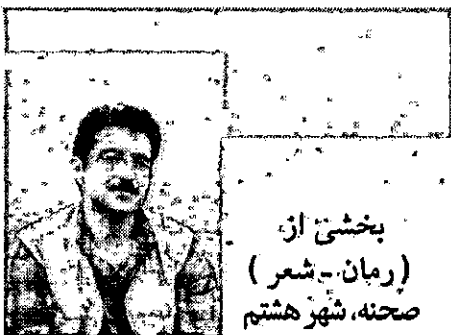
اما تو

گل محکوم است
همسایه ی خار باشد
(دلم برای گل می سوزد)
سایه ناخواسته
به عقد آفتاب درآمده
(دلم برای سایه می سوزد)
سوار سیاه پوش شب
مدام دوشیزه ی نور را دنبال می کند
(دلم برای نوری می سوزد)
و اما تو
گل اگر بودی
همسایه ی دیوار به دیوار خار نمی شدی
سایه اگر بودی
از آفتاب طلاق می گرفتی

و نور اگر بودی
هرگز فرار نمی کردی
(دلم برای تو نمی سوزد)

بخشی از شعر گفته های گفتن

تند باد گفت
تن بیجان این دنیا را دوست ندارم
نتیجه می کشم به ویرانه ای تبدیلش کنم
به او گفت: من هم مثل تو دوستش ندارم
اما
می خواهم با عشق سازشش دهم
(اینها را باد شمالی گفت)
بعد از شب، شب می آید
روز هم شب است
اما
قانون آفتاب زینا
در حلقه اش می سوزد
(اینها حرف های شاعرانست)
(نه شعر تو نیست)
میان بودن و نبودن
پلی کهنه است
که اینسو و آنسو دنیايمان را به هم وصل کرده
عاشق شجاع، همیشه عبور می کند
عاشق ترسو اما،
ماندگار می ماند
(گفتن اینها را گفت)



بخشی از
(رمان - شعر)
صحنه، شهر هشتم

در بیمارستان من و سید
هر دو چاقو خوردیم بودیم
بعد که تو یادستی گل به بلا قاتم آمدی
سید را من بخوردم
چاقو داشت بود را برید
باور کن مرا اشتباه به جای ریوسف
در آن پیراهن زرد
به بیمارستان آورده بودی
آن تخت
جایی نبود برای از پندم پنهان کند
اصلاً عاشق را که به بیمارستان نمی برند عزیزم
چه رسد به من که آی مشیت
و مثل گوری بخالی بر تخم افتاده ام
در انتظار مرده ای که
هرچه در من خالیست پر از ایمان کند
باور کن
من بعد از ایمان کافر شدم
فرزاد شیری

بله، همه چیز را همان طور که هست
یا فریاد سرلدم نگاه که نشنکیم،
که می خواهم بخوابی مرا وقتی که نمی خواهی
تو نمی دانی
روزی باز خواهی گشت، در ابتدای قرن آینده،
رنگ پیراهن را به خاطر خواهی سپرد
و صدایم را در خواهی یافت
که می بینی هنوز گونه هایم خیس است
از آندوه عشق تو
ویر من عاشقی خواهی شد
اما تا آن روز
از من نخواه...

اما از من نخواه که گل های دروغ تو را،
در حسن حسن خشک باد پرپر بکنم.
دیگر، گونه ای گاهی به یادی، نخیس نمی گردد
از من نخواه که هر لحظه به یاد تو،
گریه را آغاز نکنم
از من نخواه که از یاد برم تا مست را
یا روزی را که سر بر گرداندم
رنگ پیراهن تو را به خاطر سپردم و
دانستم که عاشقم
از من نخواه که بیدارم و اقیامت را،

روزالین مورانت Rosalin Morrante

روزالین مورانت به سال ۱۹۷۴ در حومه لیما، پانیتخت پرو به دنیا آمد. اولین مجموعه شعر خود را تابستان گذشته به چاپ رساند. کتابی که هیچ گونه توضیحی درباره این شاعر گمنام در خود نداشت، پس از استقبال فراوانی که در پی چاپ کتاب از سوی خوانندگان به عمل آمد، مطبوعات پرو

شاعر
جوان
ژرف
اندیش
و
اندوهگین